

بررسی لغوی و تفسیری و فقهی واژگان کلیدی آیه «حکمت در خانواده»

حیدر گودرزی^۱

doi 10.61186/QAE.2021.405

سیدعلی سجادی زاده^۲

چکیده

خداوند متعال در آیه ۳۵ سوره نساء یکی از روش‌های جلوگیری از فروپاشی نهاد خانواده را در شرایط بحرانی و اختلاف بین زوجین وضع و امضا کرده است که با به کارگیری واقعی و صحیح این روش، زیربنای بنیادین جوامع خدامحور، یعنی خانواده حیاتش ادامه دار خواهد شد. این روش قرآنی «حکمت غیرقضایی» و «صلح و سازش خویشاوندی» بدون مراجعه به دستگاه قضایی است. در حقیقت گام اول در شناخت نهاد خانواده بررسی واژه‌های آیه شریفه است؛ اما به سبب حجم بالای محتوای تمام واژه‌های آیه، در این جستار فقط واژه‌های کلیدی «شقاق» و «حکم» و «أهل» مورد بررسی لغوی، تفسیری و فقهی قرار می‌گیرند. در اثر بی‌توجهی یا توجه سطحی به معانی این واژه‌ها مشکلاتی، نظیر به کارگیری واژه «نشوز» در تعریف «شقاق» یا استعمال آن به جای «شقاق» (در غیر تعریف) و بیان واژه «داور» به جای «حکم» رخ می‌دهد؛ به طوری که در اکثر کتب و پژوهش‌های حقوقی و حتی در مواد قانونی، با اینکه پدیدآوردندگان آثار برای هر نهادی از آن‌ها تعریف و شرایط خاصی قائلند، این واژه‌ها به جای یکدیگر به کار گرفته شده‌اند. همچنین گفته می‌شود «محکمه صلح خانوادگی» یا اینکه حکم از خانواده زوجین باشد؛ در حالی که معنای کلمه «أهل» این نیست؛ بلکه معنای صحیح و جامع افراد این واژه «صلح و سازش خویشاوندی» است.

واژگان کلیدی: آیه ۳۵ سوره نساء، حکم، حکمت، شقاق، أهل.

۱. دانش‌آموخته سطح سه رشته علوم و معارف قرآن، مؤسسه تخصصی امام سجاد (علیه السلام)، حوزه علمی خراسان

(نویسنده مسئول)، heydargoodarzi@gmail.com

۲. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه علوم اسلامی رضوی مشهد، sajjadzadeh@razavi.ac.ir

با وجود تفاوت‌های طبیعی و حکمت‌آمیز بسیار بین افراد، خداوند بین زوجین إلقاء محبت کرده است^۱ تا زوجین که ارکان اساسی نهاد مقدس خانواده هستند در آرامش و صفا زمینه رشد و کمال فرزندان خود را فراهم کنند.

اما گاهی زوجین در روند زندگی دچار اختلاف‌هایی می‌شوند که بسیاری از آن‌ها را یکی از دو طرف فیصله می‌دهد و گاهی با گذشت زمانی نه‌چندان طولانی از بین می‌روند؛ ولی گاهی اختلاف بین آن‌ها شدید می‌شود و دیگران از آن مطلع می‌شوند که همین امر احتمال کشمکش و دشمنی و جدایی آن‌ها را تقویت می‌کند.

خداوند حکیم که به تمام مصالح بشر علم و احاطه دارد در آیه ۳۵ سوره نساء جهت متوقف نشدن حرکت خانواده آسیب‌دیده و دچار بحران، روشی به‌ظاهر معمولی را جهت حفظ اساس آن ارائه می‌کند که نزول این آیه به جایگاه بسیار بااهمیت نهاد خانواده و حفظ شئون آن تاکید دارد.

خداوند متعال عملیاتی کردن این روش را متوجه خانواده، نزدیکان، عموم مسلمانان و حاکمان شرع کرده است و این روش پیاده‌سازی نهاد حکمیت در خانواده با ایجاد صلح و سازش خویشاوندی است. بر اساس همین لطف الهی شناخت نهاد خانواده ضروری است.

اولین مرحله در شناخت نهاد خانواده، شناخت آن به وسیله کلام و آیات الهی است و فهم کلام خداوند نیز متوقف بر فهم صحیح کلمات و سپس جملات آیه است. واژه‌شناسان قرآن و مفسران با زحمت‌های خود بحث‌هایی ارائه کرده‌اند. از طرفی چون این موضوع مربوط به فعل مکلف نیز می‌باشد مورد نقد و نظر فقهای اندیشمند هم قرار گرفته و به سبب پذیرش عقل و فطرت حتی در جوامع غیرالهی و با عناوین دیگر در روابط بین‌الملل نیز کاربرد حقوقی دارد. در قبل و بعد از انقلاب اسلامی قانون‌گذاران نیز همواره به این مسئله توجه کرده‌اند؛ پس در اولین مرحله شناخت نهاد خانواده بررسی تمام

۱. «وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً» (روم، ۲۱).

واژه‌های آیه ۳۵ سوره نساء ضروری است؛ اما به سبب فراوانی مطالب این واژه‌ها امکان گردآوری آن‌ها در یک پژوهش نیست.

پژوهش حاضر به بررسی چند واژه مهم این موضوع، یعنی «شقاق» و «حکم» و «أهل» از جهت لغوی و تفسیری و فقهی می‌پردازد تا ابتدا از غفلت در مورد آیه جلوگیری و بعد معنای این واژه‌ها روشن و سپس برخی آثار بی‌توجهی به معنای الفاظ معلوم شود و در آخر نقد و تعریضی بر واکاوی نشدن جدید مباحث و صرف تکرار و نقل قولی بودن آن‌ها باشد؛ البته تقویت و پویایی این تحقیق محتاج نقدهای سازنده اساتید است.

اما در مرحله شناخت الفاظ و معانی آن‌ها باید به تألیفاتی نظیر المفردات فی غریب القرآن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، قاموس قرآن و... مراجعه کرد.

فقهها نیز در باب نکاح و انحلال آن در مورد این الفاظ و مفهوم آن‌ها بحث‌هایی در کتبی، مانند الحدائق الناضرة، جواهر الکلام، السرائر، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، قواعد الأحکام و... دارند.

همچنین حقوق‌دانان در نگاشته‌هایی، مانند خانواده و حقوق آن، مختصر حقوق خانواده، حقوق خانواده و ترمینولوژی حقوق به بحث حکمیت پرداخته و به اختصار پیرامون این الفاظ بحث کرده‌اند.

با مراجعه به این تحقیق‌های ارزنده و علمی است که پژوهشگران راه را هموار یافته و در پویایی آن قدم برمی‌دارند و پژوهش‌هایی جدید ارائه می‌کنند.

۱. طرح آیه

خداوند در آیه ۳۵ سوره نساء می‌فرماید: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا﴾؛ «و اگر از جدایی و شکاف میان آن دو [همسر] بیم داشته باشید یک حکم از خانواده شوهر و یک حکم از خانواده زن انتخاب کنید [تا به کار آنان رسیدگی کنند]. اگر این دو حکم تصمیم به اصلاح داشته باشند خداوند به توافق آن‌ها کمک می‌کند؛ زیرا خداوند دانا و آگاه است [و از نیات همه باخبر است].»

۲. بررسی و تحلیل واژگان آیه

حال که آیه مورد بحث و ترجمه آن بیان شد به اصل مطلب پرداخته و واژگان کلیدی آیه را از جهت لغوی و تفسیری و فقهی بررسی می‌کنیم.

۱،۲. واکاوی مفهوم شقاق

از کلمات کلیدی و محوری آیه شریفه که باید بررسی لغوی و اصطلاحی شود واژه «شقاق» است.

۱،۲. «شقاق» در لغت

آنچه در کتب لغت، مانند لسان العرب، العین و... رکن اصلی معنای شقاق بیان شده شکاف، جدایی، انفصال و دونیمه شدن چیزی است.

راغب اصفهانی در معنای این واژه می‌گوید که شَقٌّ، یعنی شکافی که در چیزی ایجاد شده است. در وقتی گفته می‌شود: فلان شیء را دو نیم کردم. شقاق، یعنی مخالفت و اختلاف؛ یعنی تو در طرفی غیر از طرف موافق خود قرار گیری (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۵۹).

نظر علامه مصطفوی بعد از نقل از مقایس اللغة چنین است که اصل در معنای این ماده مطلق سوراخ شدن و شکافته شدن است، چه جدا شدن هم اتفاق بیفتد چه نیفتد و چه در مورد اشیا و امور مادی و فیزیکی باشد چه در مورد امور معنوی باشد. اگر جنبه جدا شدن در آن لحاظ شود بر مفاهیمی، همچون نصف، کنار، طرف و... اطلاق می‌شود که معنای آیه شریفه این گونه می‌شود: «زمانی که شما از ایجاد شکاف شدید همراه با جدا شدن عاطفی بین زوجین ترسیدید.»؛ اما اگر صرف معنای سوراخ شدن و شکاف در آن لحاظ شود بر مفاهیمی، همچون اختلاف، طلوع، خارج شدن و سوراخ اطلاق می‌شود (مصطفوی، ۱۳۶۰: ج ۶، ۹۳).

بنابراین طبق این عبارت‌ها «شقاق» از حیث لغوی در بحث ما (آیه حکمیت) جدایی عاطفی و گفتاری و رفتاری بین زوجین است که هر کدام از آن‌ها را در سویی قرار می‌دهد.

۲، ۱، ۲. شقاق در کلام مفسران

مفسران نیز ذیل آیه شریفه معنای مختار خود از این واژه را در تفاسیر بیان کرده‌اند که جهت شناخت این کلمه عبارت‌های ایشان ارائه می‌شود.

۱، ۲، ۱، ۲. کلام مفسران شیعه

عبارت‌های شیخ طوسی و شیخ طبرسی و علامه طباطبایی به این نحو است:

«و الشقاق الخلاف و العداوة و اشتقاقه من الشَّقِّ و هو الجزء البائن و منه اسم المتشاقین؛ لأن کل واحد منهما فی شق، أى فی ناحية و منه المشقة فی الأمر؛ لأنه يشق علی النفس» (طوسی، بی تا: ج ۳، ۱۹۲): شقاق، اختلاف و دشمنی است و از «شق» که به معنای جزء جداشده است گرفته شده و کلمه «المتشاقین» و همچنین کلمه «مشقة» از «شق» گرفته شده؛ زیرا بر نفس سخت است و آن را نمی‌پذیرد؛ لذا شقاق بین زوجین، یعنی اختلاف و دشمنی بین زن و شوهر.

مرحوم طبرسی عبارتی نظیر عبارت بالا را با تفاوت بسیار اندک بیان کرده است (طبرسی، بی تا: ج ۳، ۷۰).

علامه طباطبایی نیز می‌فرماید: «الشقاق البینونة و العداوة» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۴، ۳۴۶).

۲، ۲، ۱، ۲. کلام مفسران عامه

فخر رازی در دومین مسئله ذیل این آیه برای شقاق دو تأویل بیان کرده است. اول اینکه هرکدام از زوجین کاری را انجام می‌دهد که باعث مشقت برای دیگری است؛ دوم اینکه هرکدام از زوجین در اثر دشمنی در طرفی قرار گیرد که مقابل دیگری است (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۰، ۷۳).

برخی دیگر بیان کرده‌اند: «الشقاق المشاققة» (اندلسی، ۱۴۲۰: ج ۳، ۶۲۹): شقاق، یعنی دشمنی کردن.

در تفسیر بیان السعادة آمده است: «شقاق، أى الاختلاف و النزاع فإن کلاً من المتنازعين فی شق غیر شق الآخر» (گنابادی، ۱۴۰۸: ج ۲، ۱۴).

آنچه در کلام مفسران امامیه و عامه مشاهده شد، درواقع همان بیان لغوی «شقاق» به همراه ارتباط دادن آن به زوجین است و نکته‌ای افزون بر آن ندارد که بررسی شود.

۳، ۱، ۲. شقاق در کلام فقها

بسیاری از فقها در آثار خود تعریف شقاق را بیان کرده‌اند که مجال ارائه تمام آن‌ها نیست؛ لذا در این قسمت عبارت‌های برخی از ایشان ارائه می‌شود و در پایان بیا نشان جمع‌بندی می‌شود.

ابن‌ادریس حلی این‌گونه فرموده است:

«وَأَمَّا الشَّقَاقُ فَاشْتِقَاقُهُ مِنَ الشَّقِّ وَهُوَ النَّاحِيَةُ وَالْجَانِبُ؛ فَكَأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنَ الزَّوْجَيْنِ فِي نَاحِيَةٍ مِنَ الْآخَرِ وَجَانِبٍ وَفِي عَرَفِ الشَّرْعِ فَهُوَ أَنَّهُ إِذَا كَرِهَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنَ الزَّوْجَيْنِ الْآخَرَ وَوَقَعَ بَيْنَهُمَا الْخُصُومَةُ وَلَا يَصْطَلِحَانِ لَا عَلَى الْمَقَامِ وَلَا عَلَى الْفِرَاقِ وَالطَّلَاقِ» (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰: ج ۲، ۷۳۰).

محقق حلی در مختصر النافع و شرائع الاسلام فرموده: «وَأَمَّا الشَّقَاقُ: فَهُوَ أَنْ يَكْرِهَ كُلُّ مَنَّهُمَا صَاحِبَهُ» (محقق حلی، ۱۴۱۰: ۱۹۰؛ محقق حلی، ۱۴۰۹: ۵۶۱).

علامه حلی نیز در قواعد الأحكام و تحریر الأحكام همین‌گونه فرموده‌اند.

جمع‌بندی نظر محققان این است که شقاق از ماده «شَقَّ» اشتقاق یافته و «شَقَّ» به معنای طرف و کنار است که گویا هریک از زوجین در طرفی جدای از دیگری است.

در فقه و شرع زمانی شقاق صورت می‌گیرد که هریک از زوجین به دیگری بی‌میلی دارد و بین آن‌ها خصومتی رخ داده است که نه تمایل به ادامه زندگی و نه توافق در طلاق دارند.

شیخ صدوق می‌فرماید: «وَأَمَّا الشَّقَاقُ فَقَدِيدُكُونِ مِنَ الْمَرْأَةِ وَالرَّجُلِ جَمِيعاً وَهُوَ مَاقَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا﴾» (شیخ صدوق، ۱۴۱۵: ۳۵۰ و ۳۵۱). ایشان در این عبارت شقاق را گاهی از جانب مرد و زن با هم برمی‌شمرد و شقاق مطرح شده در قرآن را همین می‌داند.

فخرالمحققین شقاق را گاهی با ناسازگاری زوجه دانسته و می‌فرماید: «الشقاق و هو فعال من الشق کان کلاً منهما فی شق و هو قدیکون بنشوز المرأة» (فخرالمحققین، ۱۳۸۷: ج ۳، ۲۵۶).

اما شیخ طوسی در ادامه بحث نشوز موضع شقاق را این گونه طرح فرموده‌اند که گاهی امر نشوز (ناسازگاری) مشکل می‌شود؛ زیرا هریک از زوجین ادعای ناسازگاری طرف مقابل را دارد و روشن نیست که کدام‌یک از زوجین ناسازگار است. در این صورت حاکم شرع به دلیل کارهای فراوانی که دارد آن‌ها را نزد شخص دیگری که به وی اعتماد دارد می‌فرستد و آن شخص تسلط بر رفتار و گفتار زوجین دارد و ناسازگار از بین آن دو را می‌شناسد. آن شخص نیز ناسازگار را به حاکم شرع معرفی می‌کند و حاکم حکم را متوجه فرد ناسازگار کرده و تکلیف وی را مشخص می‌کند؛ اما اگر معلوم شود هرکدام از زوجین ضد دیگری نافرمانی کرده و خصومت به سرزنش، ضرب و شتم، سخنان و کارهای حرام رسیده باشد و زوج در برقراری صلح و حتی در مورد جدایی کاری نکرده باشد و در مقابل زوجه هم حقوق واجب خود را انجام نداده و طبق طلاق خلع کاری نکرده باشد اینجا همان موضع شقاق است که در قرآن آمده: ﴿وإن خفتم شقاق بینهما﴾ (طوسی، ۱۳۸۷: ج ۴، ۳۳۹).

با مطالعه کلام محققان فقه روشن می‌شود ایشان علاوه بر اشاره به معنای کلمه «شقاق» مراد شرعی از این واژه را بیان کرده‌اند که مقصود از شقاق در شرع شکاف، دوطرف افتادن، ناراحتی، بی میلی و خصومت زوجین است که هرکدام از آن‌ها در طرفی مقابل دیگری قرار گرفته است و نه سازش بر ادامه مسالمت‌آمیز زندگی و نه توافق بر طلاق دارند.

البته برخی شقاق را نشوز (ناسازگاری) زوجه و برخی از سوی هرکدام از دو طرف و برخی آن را از جانب هر دو طرف با هم دانسته‌اند.

۲، ۴. آثار بی‌توجهی به معنای واژه

در عبارت‌های بیان‌شده در قسمت قبل بعضی از فقها شقاق را نشوز (ناسازگاری) دوطرفه یا یک‌جانبه فرمودند؛ اما چون عنصر اصلی معنای واژه «نشوز» در لغت بلندی و ازجای خود حرکت کردن و اوج گرفتن چیزی است (مصطفوی، ۱۳۶۰: ج ۱۲، ۱۲۴) و در

فقه سرکشی و خروج از طاعت است (بحرانی، ۱۴۰۸: ج ۲۴، ۶۱۴) که با شقاق که شکافتن و سوراخ شدن یک چیز است تفاوت دارد، لذا کلام ایشان را نمی‌توان پذیرفت؛ زیرا هر اختلافی بین زوجین نشوز نیست؛ به‌عنوان نمونه ممکن است زوجین در امری، مثل دخالت و دخالت‌نکردن خانواده‌های خود اختلاف‌نظر دارند و در این مورد تنش‌های شدیدی نیز بین آن‌ها صورت گرفته باشد، ولی قصد خروج از اطاعت همدیگر را نداشته باشند نشوز صادق نیست؛ زیرا نشوز اختلافی است که باعث اطاعت‌نکردن یکی از همسران از وظایف شرعی باشد نه هر اختلافی؛ در حالی که هر اختلافی ممکن است شقاق باشد و در فرضی که تحقق نشوز ممکن است؛ مثلاً همسری از شوهرش تمکین نمی‌کند تا زوج نفقه یا مهر او را پرداخت کند. در این مورد نشوز صادق است، ولی شقاق محسوب نمی‌شود؛ لذا برخی از نشوزها شقاق است و هر نشوزی شقاق نیست.

علاوه بر این خداوند حکیم قادر بر این بود که به‌جای «شَقَاقٌ بَيْنَهُمَا» در آیه از واژه «نشوز» استفاده کند و بفرماید: «إِنْ خِفْتُمْ نَشْوَرَهُمَا»، ولی این‌گونه نفرموده است؛ پس می‌توان گفت یکی از عوامل به‌کاربردن واژه‌ها به‌جای هم توجه‌نکردن به مباحث واژه‌شناسی و مفروغ‌نه‌دانستن معنای واژه‌هاست.

۲.۲. واکاوی مفهوم حکم

اصلی‌ترین و کلیدی‌ترین کلمه از کلمات آیه شریفه ۳۵ سوره نساء که موضوع و محور بحث است کلمه «حکم» است که باید به دقت بررسی شود.

در بررسی این کلمه نباید همچون برخی از محققان به خطا رفت و انتخاب حکیمانه الهی را در به‌کارگیری این واژه نادیده گرفت تا جایی که در تیترا و عناوین، واژه‌های دیگری را به‌راحتی جایگزین این کلمه نورانی کرد؛ واژه‌هایی که در حقیقت توان رساندن بار معنایی این کلمه را ندارند؛ لذا عبارت‌های برخی از کتاب‌های لغت در معنای این کلمه در سطرهای زیر بیان می‌شود تا خواننده محترم نیز در فرایند بررسی معنای این کلمه قرار گیرد.

۲.۲.۱. «حکم» در لغت

خلیل‌بن‌احمد در کتاب العین بازگشت حکمت را به عدل و علم و بردباری دانسته است. وقتی گفته می‌شود تجربه‌ها او را به حکمت رسانده که شخص حکیم باشد و

می‌گویند: فلانی بین ما حکم کرد یا اینکه او را به حکم خدا دعوت کردیم. «حکمة اللجام» به آنچه از افسار گفته می‌شود که دو طرف چانه و دهان می‌افتد و چون مانع حرکت و خودسری است این نام را بر آن نهاده‌اند؛ بنابراین هر چیزی را که تو مانع نابودی و فساد در آن شوی، پس آن را حکمت بخشیدی یا محکم کردی (فراهیدی، ۱۴۱۰: ج ۳، ۶۶).

در کلام این‌اثر فَعِل در اینجا یا به معنای اسم فاعل، یعنی حکیم به معنای حاکم و قاضی است یا به معنای مُفْعِل، یعنی حکیم به معنای مُحکِم است و او کسی است که تمام اشیاء را قوام بخشیده است.

احمد بن فارس در معجم مقاییس اللغة بیان می‌کند: «حَکَمَ الحاء و الکاف و المیم أصلٌ واحد و هو المنع و أول ذلك الحُکْم و هو المنع من الظُّلْم و تقول: حَكَمْتُ فلاناً تحکیماً منعته عَمَّایرید» (ابن فارس، ۱۴۰۴: ج ۲، ۹۲)؛ اصل این ماده منع است و حُکْم که از این ماده است، یعنی منع از ظلم.

نویسنده تاج العروس من جواهر القاموس حُکْم را قضاوت کردن در مورد چیزی دانسته است؛ به این شکل که این گونه است و این گونه نیست، چه لازمه‌ای غیر از این هم داشته باشد چه نداشته باشد (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴: ج ۱۶، ۱۶۰).

راغب اصفهانی بعد از اظهار نظر در مورد اصل واژه، معنای این کلمه را ذیل آیه مورد بحث بیان کرده است که اصل «حَکَم» منع کردن برای اصلاح است و عرب افسار اسب را که در دهان اسب قرار می‌دهد تا او را از سرکشی مهار و منع کند «حَکَمَة» می‌گوید. کسی را که در مانع شدن اختلاف بین مردم تخصص دارد «حَکَم» می‌گویند و خداوند در این آیه از واژه «حَکَم» استفاده کرده است نه «حاکم»؛ به خاطر اینکه بفهماند و آگاهی دهد که یکی از شروط حَکَم‌ها این است که آن‌ها از جانب زوجین بر طبق اجازه‌ای که از خود آن‌ها گرفته‌اند متولی در حکم به نفع یا به ضرر آن‌ها هستند و دیگر نیازمند مراجعه و بازگویی و اجازه از سوی زوجین در حُکْم نیستند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲۴۸).

بنابراین آنچه در مصادر لغوی بیان شد این است که معنا و ریشه ماده «حَکَم» منع کردن است؛ معنایی که تمام کتب و مقالات از آن الهام گرفته و آن را بیان کرده‌اند.

اما در معنای این لغت با توجه به آنچه در مشتقات آن نمایان است باید به دو نکته توجه کرد. اول اینکه منع در این لغت صرف منع نیست؛ بلکه منع از سوی کسی است که دارای ویژگی‌ها یا صفت‌های خاصی، مثل عدالت و علم و درک و فهم جامعی باشد که تمایزی با دیگران داشته باشد؛ دلیل این مطلب این است که نمی‌توان کلمه «مَنَعَ» را در تمام موارد کاربردی «حَکَم» جایگزین نمود؛ زیرا کسی که فقط مانع است اولاً در اغلب موارد نیازمند صفت خاصی نیست و ثانیاً حکمی صادر نمی‌کند؛ دلیل دیگر اینکه عقل و عرف مؤید این نکته هستند؛ بلکه می‌توان گفت در بحث اختلاف زوجین گاهی تمایز شخص علاوه بر توانایی منع از فروپاشی خانواده‌ای به صادق بودن، امین بودن، دلسوز بودن و قدرت مالی داشتن اوست و این شخص در این مسئله متمایز است و قابلیت حکم شدن را به جهت این جنبه‌ها دارد. دوم اینکه منع کردن از اختلاف در جهت اصلاح است و جنبه قضاوت کردن دارد؛ چون اصل و ریشه خود این ماده که «حُکَم» است هم جنبه قهری دارد و هم در جهت منع از اختلاف بین اشخاص صادر شده است.

۲، ۲، ۲. حکم در کلام مفسران

در قرآن واژه «حَکَم» فقط در آیه مورد بحث و آیه ۱۱۴ سوره انعام بیان شده که در آن آیه «حَکَم» را منحصر در خداوند بیان می‌کند.

۱، ۲، ۲. کلام مفسران شیعه

با کمال تعجب بیشتر مفسران شیعه تعریفی از این واژه مهم ذیل آیه مورد بحث ندارند و برخی از ایشان نیز به چند عبارت مختصر بسنده کرده‌اند.

شیخ طوسی و شیخ طبرسی در کلامی یکسان فرموده‌اند: «و الحکم القیم بما یسند إلیه» (طوسی، ق ۵: ج ۳، ۱۹۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۳، ۷۰).

عبدالأعلی موسوی سبزواری برای حکم صفاتی را بیان می‌کند که باید صلاحیت حکم کردن و توانایی بر رفع درگیری با تدبیری نیکو را در تمام اختلاف‌ها داشته باشد. شرط دیگر این است که باید بر امانت‌داری او اطمینان داشت؛ زیرا با اطمینان بر امانت‌داری حکم می‌توان به فایده‌ای رسید که به‌خاطر آن قرار داده شده است. همچنین اطلاق آیه تمام قیده‌ها را نفی می‌کند؛ حتی اطلاق آیه حق جدا کردن زوجین را نیز به حکم

می‌دهد و فقط در این مورد روایات بسیاری این اختیار را از حکم سلب می‌کند (موسوی سبزواری، ۱۴۰۹: ج ۸، ۱۶۴).

فردی دیگر از مفسران در این مورد اظهار نظر نکرده است؛ حتی ذیل آیه ۱۱۴ سوره أنعام نیز تعریف کامل و جامعی یافت نمی‌شود؛ اما آنچه که ملاحظه شد به این صورت است که شیخ طوسی و شیخ طبرسی در کلماتی به مضمون واحد ذیل این آیه به کسی حکم گفته‌اند که اهلیت و استحقاق این را دارد که حکم کردن را به او سپرد و هرگز به ناحق حکم نمی‌کند؛ پس او ستودنی‌تر از حاکم که مجری امور است می‌باشد؛ البته گاهی به ناحق هم حکم می‌کند (طوسی، ۱۴۱۳: ج ۴، ۲۴۵؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۴، ۵۴۶).

۲، ۲، ۲. کلام مفسران عامه

در تعریف واژه «حکم» از مفسران غیر امامیه مطالب بیشتری بیان شده است.

زمخشری شخصی که قانع‌کننده و مورد رضایت باشد را دارای صلاحیت برای حکم کردن عادلانه و ایجاد صلح دانسته است (زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۱، ۵۰۸).

سید بن قطب به‌طور مفصل بیان کرده است که حکمی از اهل زن که به او راضی باشد و حکمی از اهل مرد که به او راضی باشد انتخاب می‌شود که با آرامش بین زوجین جمع کنند و از خواهش‌های نفسانی و جمود فکری و دل‌بستگی‌های زندگی به دور باشند؛ یعنی از چیزهایی که صفای وابستگی زوجین را به هم می‌زند و از هر چیزی که باعث فساد و تباهی در فضای زندگی می‌شود و گره در کارها ایجاد می‌کند آزاد باشند، هر آنچه که در زندگی آن‌ها مایه دل‌گرمی و امیدواری است آن‌ها را بیان و آشکار کنند، حریص بر گوش‌دادن از دو خانواده باشند، دلسوز بر بچه‌های کوچک باشند و وقتی زوجین در شرایط تنش به دنبال غالب کردن سخنان خود و غلبه کردن بر دیگری هستند حکم‌ها بیزار از این صفت باشند؛ بلکه شوق در رساندن خیر به زوجین و بچه‌های آن‌ها داشته باشند و آن‌ها امین بر اسرار زوجین باشند؛ به‌خصوص که آن‌ها از اهل همسران هستند و ترسی از افشای اسرار نیست (سید بن قطب، ۱۴۱۲: ج ۲، ۶۵۶).

ابن عربی در عبارتی تند گفته است که وکیل در شریعت اسم و معنایی دارد و حکم هم اسم و معنایی دارد و وقتی خداوند هر کدام از آن‌ها را بیان می‌کند سزاوار شخص بی‌سواد

نیست که معنای یکی از آن‌ها را در جای دیگری به کار ببرد یا آن‌ها را با هم ترکیب کند، چه رسد به یک عالم؛ پس این اشتباه و تباهی احکام است (ابن عربی، بی‌تا: ج ۱، ۱۲۶).

دروزه در این مورد بر حکم از دو طرف یا هر کسی که وارد در کار زوجین می‌شود لازم دانسته است که تمام تلاش خود را به کار گیرد که کار آن‌ها را درست کند (دروزه، ۱۳۸۳ق: ج ۸، ۱۱۲).

در تفصیلی از ابو حیان اندلسی آمده است که اگر حکم‌ها از جانب حاکم باشند باید صلاحیت حکومت بین زوجین را داشته باشند که ناگزیر باید به اخلاق و رفتار زوجین شناخت داشته و عادل باشند. همچنین اندیشه و سیاستی نیکو در به‌دست آوردن مصلحت زوج داشته باشند؛ در نهایت در هر موردی که قرار است حکم کنند باید حکم الهی را در آن مورد بدانند؛ در مقابل اگر حکم‌ها از جانب زوجین باشند فقط باید عاقل و بالغ و مسلمانی باشند که اهل عفت و رازنگهدار هستند که غالباً نصیحت‌های آن‌ها به نتیجه می‌رسد (اندلسی، ۱۴۲۰: ج ۳، ۶۳۰).

طنطاوی نیز آورده است: «أَنْ تَبْعُثُوا حُكْمًا؛ أَيْ رَجُلًا صَالِحًا عَاقِلًا أَهْلًا لِلْإِصْلَاحِ وَ مَنَعَ الظَّالِمِ مِنَ الظُّلْمِ» (طنطاوی، بی‌تا: ج ۳، ۱۴۲).

۳، ۲، ۲. جمع‌بندی معنای حکم

نتیجه و محصول توجه به سخنان مفسران ذیل آیه حکمیت در خانواده این است که ایشان تعریف خاص و مشخصی از واژه «حکم» بیان فرموده‌اند؛ اما آنچه در کلام آن‌ها واضح است این است که حکم شخصی است که دارای صفات متعدد است؛ لذا تنها شخص اداری و کارمند دستگاه قضایی نیست؛ اگرچه در دستگاه قضا هم کسی با آن اوصاف باشد می‌تواند، در مواقع نبود حکم، از جانب زوجین وارد موضوع شود.

۴، ۲، ۲. توجه نکردن به معنای حکم

بنا بر کلام اهل لغت و مفسران می‌توان گفت: استفاده کردن از واژه‌های دیگر به جای حکم از لحاظ علمی صحیح نیست؛ زیرا هر واژه‌ای بار معنایی خاص خود را دارد؛ مثلاً در زبان حقوق‌دانان و در متن‌های تدوین‌شده از سوی ایشان و در مواد قانونی، حتی قانون خاص حکمیت، از کلمه «داور» به جای «حکم» استفاده شده و می‌شود؛ در حالی که

خود حقوق‌دانان و اساتید صاحب‌اثر در این عرصه برای داور و داوری تعریف و احکام و شرایط خاصی قرار داده‌اند که در برخی موارد، مثل قلمروی صلاحیت رسیدگی و دیگر مسائل با حکم و حکمیت همخوانی ندارد و باعث مشکلاتی از قبیل تبعیت آن‌ها از قوانین داوری و... نیز می‌شود.

به همین سبب می‌گوییم: باید در بحث حکمیت از همان لفظی استفاده کرد که خداوند در قرآن بیان فرموده و نیز باید حکمیت را نهادی مستقل و خاص با شرایط و صلاحیت مختص به خود دانست.

پس بر اساس مطالب مطرح شده در معنای لغوی و تفسیری کسی که حکم قرار می‌گیرد باید از صفات و ویژگی‌هایی، به‌خصوص در منع از اختلاف بین اشخاص و رفع آن برخوردار باشد.

۳،۲. واکاوی مفهوم اهل

خداوند حکیم از کلمات نورانی قرآن دو واژه «آل» و «اهل» را برای رساندن مفهومی نزدیک به هم بیان فرموده است.

اینجا در مقام بیان تفاوت این دو کلمه نیستیم و تنها از جهت استعمال بیان می‌شود که کلمه «اهل» در قرآن بیشتر از کلمه «آل» استعمال شده است؛ همچنین در کلمات نورانی معصومان علیهم‌السلام و در کتب علمی و غیرعلمی، حتی در گفتگوهای عادی و عمومی، نیز کلمه «اهل» کاربرد بیشتری دارد؛ مثلاً می‌گوییم فلانی اهل دروغ، دورویی، دخیلیات و... نیست.

در آیه مورد بحث نیز کلمه «اهل» آورده شده است که موردبررسی قرار می‌گیرد تا با شناخت معنای آن روشن شود حکم چه کسی است و آیا اهل زوجین فقط خانواده زوجین است که غالباً با عنوان «محکمه صلح خانوادگی» مطرح می‌شود و یا معنای دیگری دارد؟

۱،۳،۲. اهل در لغت

ابن‌منظور در لسان العرب مواردی از استعمال کلمه «اهل» را بیان کرده است که گستره‌ی دربرگیری آن در هر مورد متفاوت است؛ مثلاً اهل مرد خویشان و نزدیکان آن و اهل مذهب و اسلام کسانی که آن را پذیرفته‌اند می‌باشند (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ج ۱۱، ۲۸ و ۲۹).

با مطالعه و مقایسه مطالبی که کتب لغوی و واژه‌شناسان قرآن حول این واژه نگاشته‌اند معلوم می‌شود که کامل‌ترین مطلب در مورد این لغت، بیان مرحوم مصطفوی می‌باشد که معنای حقیقی این ماده را تحقق اُنس و اُنس داشتن، با نوعی اختصاص و تعلق گفته است و برای این معنا از جهت وسعت و ضیق مراتبی دانسته است؛ پس زوجه، دختران، پسران، نوه‌ها و همسران همگی از اهل هستند و هر مقدار که تعلق شدیدتر و اختصاص زیادتر شود عنوان اهلیت تقویت می‌شود؛ لذا گاهی فردی با اینکه از حیث مرتبه در مراتب دورتر است؛ اما به‌خاطر تعلق و توافقی که دارد به اهل بودن نزدیکتر است و فردی با اینکه نزدیک است، ولی چون درجه و میزان تعلق و توافق او کمتر است از اهل دور شمرده می‌شود یا به‌دلیل نداشتن تعلق و توافق به کلی عنوان اهلیت از او سلب می‌شود؛ مثل فرزند حضرت نوح علیه السلام که درجهٔ قربانش نزدیک است؛ اما چون تعلقی در او به نبی خدا نیست خداوند اهل بودن را از او نفی می‌فرماید و گاهی نیز با مختلف شدن موارد و اهداف و مقامات، دایرهٔ اهل وسیع می‌شود. در «أهل الكتاب» داشتن تعلق و اُنس و اختصاص به کتاب، عمل به کتاب و اقامهٔ کتاب است؛ لذا هرکس به کتاب عمل و آن را در فرد و جامعه عملی کند مشمول اهلیت آن می‌شود. این معنای اُنس و تعلق و اختصاص در تمام موارد استعمال این واژه محفوظ است؛ مثلاً در تمام مواردی که در قرآن «أهل القرى، أهل المدينة، أهل الذکر، أهل هذه المدينة، أهل مدین، أهل هذه القرية، أهل یثرب، أهل النار، أهل الثقی و أهل المعفرة» بیان شده این معنا محفوظ است؛ پس مضاف‌إلیه «أهل» هر میزان که از حیث صفت، عمل، عقیده، سلوک، شناخت، شأن و مقام مختلف شود خصوصیات اهل بودن هم مختلف می‌شود (مصطفوی، ۱۳۶۰: ج ۱، ۱۷۰).

با دقت به آنچه در کتب لغت در مورد واژهٔ «أهل» بیان شده می‌توان گفت مرحوم مصطفوی این کلمه را در بیشتر موارد با مضاف‌إلیه آن تعریف کرده‌اند و با توجه به مضاف‌إلیه معنایش را بیان کرده‌اند؛ هرچند قیودی، مانند اُنس و تعلق داشتن، معنای اهل را متفاوت‌تر بیان می‌کند.

بنابراین معنای «أهل» در بحث حکمیت در خانواده کسی است که هرکدام از زوجین با حکم از طرف خود اُنس و تعلق بیشتری دارد؛ هرچند از حیث نسبی از او دور باشد. بر همین اساس نباید کسی بدون دلیل بگوید خداوند امر کرده که حکم باید از اهل زوجین باشد و اهل زوجین خانوادهٔ او هستند.

۲، ۳، ۲. اهل در کلام فقها

فقها در مورد اینکه آیا حکم از اهل مرد و زن از خانواده آنها هستند یا خیر بیانی ندارند و بحث ایشان در این زمینه بیان حکم از خانواده بودن یا نبودن است؛ یعنی آیا واجب است از خانواده آنها باشند یا واجب نیست.

۲، ۳، ۱. قول اول

بسیاری از فقها و محققان امامیه در نظریه‌ای غالب، اینکه حکم از غیر خویشاوندان زوجین باشد را «جایز» دانسته‌اند که کلمات بعضی از این دانشمندان ارائه می‌شود.

محقق سبزواری می‌فرماید: «و الأشهر جواز كونهما أجنبيین لحصول الغرض بهما» (محقق سبزواری، ۱۳۸۱: ج ۲، ۲۷۲).

این بزرگان هدف از تأسیس این نهاد را «اصلاح بین زوجین» می‌دانند؛ لذا می‌فرمایند که مهم تحصیل این غرض است و محور اساسی، رسیدن به این هدف است، چه به وسیله خویشان نسبی یا نزدیکان، چه با غیر این حاصل شود و آیه هم جهت ارشاد واژه «اهل» را بیان کرده است.

برخی دیگر به صورت کلی مطلق جواز آن را بیان فرموده‌اند: «و يجوز أن يكونا أجنبيین»؛ جایز است که حکم از بیگانگان خانوادگی باشند.

مرحوم فاضل هندی می‌فرماید اینکه جایز است حکم از بیگانگان خانوادگی زوجین یا یکی از آنها بیگانه و دیگری از اهل آنها باشد با بیاناتی که فقها در مورد آن تدوین کرده‌اند جایی برای اختلاف وجود ندارد؛ اما اگر کسی بگوید این مطلب در ظاهر آیه بیان نشده می‌گوییم: در ظاهر آیه شریفه این مطلب تصریح نشده و آیه نیز اهل بودن را از باب ارشاد بیان کرده؛ زیرا اهل هرکسی غالباً آگاه‌تر به احوال او می‌باشد و زودتر می‌تواند به اصلاح دست یابد (فاضل هندی، ۱۴۱۶: ج ۷، ۵۲۱).

۲، ۳، ۲. قول دوم

ابن بَرّاج «مستحب» دانسته که حکم از اهل زوجین باشد (ابن بَرّاج، ۱۴۰۶: ج ۲، ۲۶۶).

بر اساس دو قول که حکم از باب قاضی تحکیم یا از باب توکیل باشد مستحب است که حکم زوج و زوجه از اهل خودشان باشد؛ به علت ظاهر آیه؛ هر چند اگر از غیر اهل هم باشد جایز است (طوسی، ۱۳۸۷: ج ۴، ۳۴۰).

۲، ۳، ۲. قول سوم

برخی دیگر از بزرگان نیز «اولویت» را فرموده‌اند:

«حکماً من اهل الزوج و آخر من اهل المرأة علی الاولى و لو کان من غیر اهلها او کان أحدهما جاز ایضاً» (محقق حلی، ۱۴۰۹: ج ۲، ۵۶۱).

علامه حلی می‌فرماید: «لکنّ الاولى أن یکونا من اهلها و لیس واجبا خلافا لابن‌إدریس»؛ اینکه حکم‌ها از غیر اهل باشند یا اینکه یکی از آن‌ها از اهل و دیگری بیگانه باشد جایز است؛ اما از اهل بودن اولویت دارد (علامه حلی، ۱۴۲۰: ج ۳، ۵۹۹).

این محققان می‌فرمایند بهتر است حکم از اهل زوجین باشد و اگر از غیر هم باشد جایز است.

۲، ۳، ۴. قول چهارم

صاحب‌حدائق «احتیاط» را در بودن حکم از اهل این گونه فرموده است: «أقول: لایخفی أن المسئلة لایخلو من نوع إشکال و الاحتیاط فیها مطلوب علی کل حال»؛ به نظر ایشان احتیاط کردن در این مسئله مطلوب است؛ یعنی احتیاط کرده و از غیر خویشاوندان حکم انتخاب نشود؛ حتی در مقام تأیید قائلان به این قول برآمده و فرموده است دستوری را که خداوند بیان کرده این است که حکم از اهل و خویشاوندان زوجین باشد، چه دستور الهی را از باب وجوب و چه از باب استحباب بدانیم کفایت و انجام این دستور در صورتی که حکم از اهل و خویشاوندان زوجین نباشد متوقف بر این است که دلیل داشته باشد و اگر ارشادی بودن را بیان کنید می‌گوییم صرف احتمال مطلبی توان استدلال ندارد (محقق بحرانی، ۱۳۶۳: ج ۲۴، ۶۳۵).

امام خمینی رحمته‌الله هم «أحوط» را برگزیده‌اند و می‌فرمایند: «الأولی بل الأحوط أن یکون الحکمان من اهل الطريق بأن یکون حکم من أهله و حکم من أهلها». ایشان می‌فرمایند که بهتر و سزاوارتر، بلکه مطابق‌تر با احتیاط این است که حکم از اهل زوجین باشد. در ادامه

دو فرع را بیان می‌دارند که اگر به هر دلیلی برای زوجین اهل نبود یا اینکه اهل بود، ولی توانایی حکم شدن را نداشت راهی جز پذیرفتن غیر اهل نداریم. دوم اینکه شرط نشده که از طرف هر کدام از زوجین فقط یک حکم باشد؛ بلکه اگر مصلحت اقتضا کند برگزیدن بیشتر از یک حکم هم جایز می‌باشد (خمینی، ۱۳۹۰: ج ۲، ۳۰۷).

۲، ۳، ۵. قول پنجم

در نظری متفاوت ابن‌ادریس حلی «وجوب» بودن حکم از اهل را اختیار فرموده: «فالواجب علی الحاكم أن یبعث حکما من أهل الزوج و حکما من أهل المرأة، قال محمد بن إدريس: ذلک علی طریق الإیجاب دون الاستحباب لظاهر القرآن» (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰: ج ۲، ۷۳۰).

ایشان دلیل کلام خود را با «لظاهر القرآن» بیان کرده که جواب آن را در سطرهای گذشته از مرحوم فاضل هندی دریافت کردیم.

البته از فقها، دیگران نیز این دلیل را بیان کرده‌اند؛ ولی آن را با إرشادی بودن ظاهر آیه پاسخ داده‌اند که مجالی برای بیان کلمات آن بزرگواران نیست.

علامه حلی نیز در کتاب مختلف الشیعه بعد از بیان اقوال فقها در پایان نظریه ابن‌ادریس می‌گوید: «وقول ابن‌ادریس لا یخلو من قوة» (علامه حلی، ۱۴۱۲: ج ۷، ۴۰۳).

مختار سید محمد صادق حسینی روحانی نیز متمایل به این نظریه است؛ اگرچه ایشان به صراحت وجوب را اختیار نکرده و فرموده که أظهر این است که در حکم شرط است که از خویشاوندان زوجین باشد و همین یقینی است؛ زیرا اگر غیر از خویشاوندان زوجین حکم قرار گیرند دلیلی بر انجام شدن دستور الهی در این آیه نداریم و اصل طبق آیه این است که حکم از غیر خویشاوند کفایت نمی‌کند (حسینی روحانی، ۱۴۱۲: ج ۲۲، ۲۵۸).

۲، ۳، ۳. جمع بندی معنای اهل

با در نظر گرفتن معنای لغوی، به خصوص معنای برگرفته از استعمال قرآنی، گفته شد که در لغت «أهل» وجود اُنس و نوعی اختصاص و تعلق شخص به کسی یا چیزی واضح است. فقها نیز فقط حکم بودن و نبودن حکم از خویشاوندان زوجین یا از غیر خویشاوندان آن‌ها را با عباراتی همچون جایز، مستحب، اولویت، احتیاط، أحوط و واجب

که از احکام است بیان نمودند و در اینکه «أهل» چه کسی است سخنی نگفته‌اند؛ پس گفته می‌شود:

اولاً: مطابق ظاهر آیه و احتیاط این است که حکم از أهل زوجین باشد؛ ولی می‌گوییم أهل زوجین مراتبی دارد:

۱. در درجهٔ اول خویشان نسبی همسران قرار دارند که دلسوزترین افراد به آنها هستند و تقریباً در تمام موارد راضی به ازهم‌پاشیدن زندگی عزیزان خود نیستند و غالباً تمام تلاش خود را در برقراری صلح بین عزیزان خود به کار می‌گیرند؛ حتی در برخی موارد به‌خاطر لطمه‌نخوردن به آبروی خانوادگی مانع از فروپاشی زندگی زوجین می‌شوند؛

۲. در درجهٔ بعد خویشان غیرنسبی هستند. آنها نیز می‌توانند به‌سبب رابطهٔ خویشاوندی در برگرداندن اوضاع بحرانی بین زوجین تأثیرگذاری بیشتری از دیگران داشته باشند؛

۳. در درجهٔ بعد دوستان زوجین هستند که رفت‌وآمد و روابط خانوادگی با هم دارند و در زندگی آنها شاهد این روابط بوده و احتمال تأثیرگذاری در ایجاد صلح بین زوجین معتنا به می‌باشد. در این مرحله باید دقت شود گاهی دوستانی هستند که یا مصداق آیهٔ شریفه ﴿هُم يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾ (کهف، ۱۰۴) هستند و در خیال خود به زوج یا زوجه کمک می‌کنند؛ ولی نمی‌دانند که قدم در سرنگونی بنیان زندگی آنها نهاده‌اند یا واقعاً بر اثر کینه و حسادت یا با هر انگیزهٔ دیگری قصد فروپاشی نظام زندگی آنها را در لباس دوستی دارند که نظارت خانوادهٔ زوجین در حکم قراردادن این افراد مانع از رسیدن آنها به اهداف شومشان می‌شود؛

۴. در درجه‌ای دیگر تمام کسانی که توان و قدرت روحی‌روانی و اقناعی و کلامی دارند یا از شأن و مقامی برخوردارند که سازش بین زوجین در آنها احتمال داده می‌شود قرار دارند؛ مثلاً چون زوجین متشرع هستند کلمات روان‌شناس یا کارشناس مذهبی در آنها تأثیرگذاری دارد یا به‌خاطر احترامی که برای اساتید خود قائلند از جایگاه و مقام اساتید آنها استفاده شود. اگر همسایه‌ها و اهالی محله‌ای که در آنجا سکونت دارند نیز آنسی با زوجین دارند و مشکل برای آنها آشکار شده قدم در راه اصلاح بین آنها بگذارند؛

۵. در پایان اگر هیچ راه اُنسی موجود نبود از نیروهای دلسوز محاکم و مراجع قانونی که هم تخصص و هم تعهد دارند انتخاب می‌شود؛ زیرا اگر تعهد داشته باشد به شکل صوری وارد قضیه نمی‌شود؛ بلکه آن را امری الهی می‌داند و از طرف زوجین حکم می‌شود.

ثانیاً: بر اساس تمام مطالب ارائه شده باید گفت اهل زوجین کسانی هستند که اُنس و نوعی اختصاص و تعلق خاطر به زوجین دارند نه اینکه منحصرأ از خانواده آن‌ها باشند.

بیان این نکته ضروری است که معنای گفته شده برای اهل مطلق اهل است؛ اما اگر قرینه یا قرائنی برای محدود کردن این معنا باشد به آن قرینه تمسک می‌شود؛ مثل آیه تطهیر که منحصر در معصومان عليهم السلام است.

نتیجه گیری

آنچه در بیان معنای لغوی و کلام فقها و مفسران گذشت این است که مقصود از واژه «شقاق» از معنای اصل لغوی جدا نیست؛ اما باید کلمات ایشان جهت وضوح بحث و مستند و مستدل بودن این سخن بیان می‌شد.

بنابراین مراد از شقاق شکاف، انفصال، دشمنی و جدایی روحی روانی و عاطفی رفتاری و گفتاری بین زن و شوهر است؛ به سبب ناراحتی که دو طرف در اثر اختلافات و مشکلات با هم دارند.

این معنا با معنای نشوز که سرکشی و خروج از اطاعت شرعی یکی از زوجین است متفاوت می‌باشد؛ لذا نباید این دو را به جای هم به کار برد؛ زیرا در مواردی نشوز صادق است؛ ولی شقاق نیست و در مواردی نشوز صادق نیست؛ ولی شقاق صادق است و گاهی هم نشوز و هم شقاق صادق است. علاوه بر اینکه خداوند هم در قرآن عبارت «إِنْ خِفْتُمْ نَشُورَهما» نیاورده است.

در معنای واژه «حکم» نیز آنچه رایج است معنای منع کردن است و در نهایت گفته می‌شود که این منع در جهت اصلاح است؛ ولی در بررسی لغوی و تفسیری و فقهی این کلمه گفته شد خداوند در قرآن، فقط خود را حکم بر شمرده است و در آیه مورد بحث عنوان حکم را به اصلاح کنندگان بین زوجین نامیده است؛ پس حکم فقط منع کننده

نیست؛ بلکه کسی که حکم قرار می‌گیرد باید از صفات و ویژگی‌هایی، به‌خصوص در رفع و رجوع اختلاف بین اشخاص برخوردار باشد؛ لذا نباید الفاظ دیگری، مانند «داور» را جایگزین آن کرد که مشکلاتی نظیر مشکلات حقوقی ایجاد شود. از اساتید و دانشمندان حقوقی و قانون‌گذار محترم درخواست اصلاح این نکته را هم در کتب حقوقی و هم در مواد قانونی داریم و پیشنهاد مستقل شمردن نهاد «حکمت در خانواده» را به دستگاه قضا می‌دهیم تا زمینه برای صلح و سازش خویشاوندی با شرایط خاص آن و به‌شکل پویا، نه صوری فراهم شود.

همچنین در معنای واژه «أهل» که حکمی از أهل زوج و حکمی از أهل زوجه جهت اصلاح بین آن‌ها برگزیده شود باید توجه کرد که بر اساس نتیجه مباحث مطرح شده معنای أهل فقط خانواده زوج نیست تا حکمت را «محکمه صلح خانوادگی» نامید؛ بلکه در معنای أهل نوعی انس و تعلق خاطر را باید در این کلمه لحاظ کرد.

لذا در برخی موارد با اینکه شخص از خانواده و نسب است؛ ولی قرآن أهل بودن را از او سلب می‌کند و می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾ (هود، ۴۶) و در مقابل شخصی بیگانه نسبی است؛ ولی چون تعلق خاطر بسیار دارد از أهل شمرده می‌شود.

فهرست منابع

۶۵

* قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

۱. ابن‌إدریس، محمد، ۱۴۱۰، السرائر، ج ۲، ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲. ابن‌برّاج، قاضی عبدالعزیز، ۱۴۰۶، المهذب، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳. ابن‌عربی، محمد بن عبدالله، ۱۴۰۸، احکام القرآن، ج ۱، بیروت: دار الجیل.
۴. ابن‌منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴، لسان العرب، ج ۹، ۳، بیروت: دار صادر.
۵. اندلسی، ابوحیان محمد بن یوسف، ۱۴۲۰، البحر المحیط فی التفسیر، ج ۳، بیروت: دار الفکر.
۶. آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۷. بحرانی، یوسف، ۱۴۰۸، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة علیهم‌السلام، قم: جامعه مدرّسین حوزه علمیه، دفتر انتشارات اسلامی.
۸. حسینی روحانی، سید محمد صادق، ۱۴۱۲، فقه الصادق علیه‌السلام، ج ۲۲، ۳، قم: دار الکتاب.
۹. حسینی شیرازی، محمد، ۱۴۲۴، تقریب القرآن إلى الأذهان، ج ۱، بیروت: دار العلوم.
۱۰. دروزه، محمد عزت، ۱۳۸۳، التفسیر الحديث، ج ۸، قاهره: دار إحياء الكتب العربية.
۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲، المفردات فی غریب القرآن، دمشق / بیروت: دار العلم.
۱۲. زمخشری، محمود، ۱۴۰۷، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۱، ۳، بیروت: دار الکتاب العربی.
۱۳. شاذلی، سید بن قطب بن ابراهیم، ۱۴۱۲، فی ظلال القرآن، ج ۲، ۱۷، بیروت / قاهره: دار الشروق.
۱۴. صدوق، محمد، ۱۴۱۵، المقنع، قم: مؤسسه امام هادی علیه‌السلام.

١٥. طباطبائی، محمدحسین، ١٤١٧، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ٥، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

١٦. طنطاوی، سیدمحمد، ١٤١٨، التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، ج ٣، قاهره: نهضة مصر.

١٧. طوسی، محمدبن حسن، ١٣٨٧، المبسوط فی فقه الإمامیة، ج ٤، ج ٣، تهران: مكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية.

١٨. __، ١٤١٣، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ٣، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

١٩. ابومنصور جمال الدین (علامه حلّی)، حسن بن یوسف، ١٤١٣، قواعد الأحکام، ج ٣، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

٢٠. __، ١٤٢٠، تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة، ج ٣، قم: موسسة امام صادق علیه السلام.

٢١. فاضل هندی، بهاء الدین محمد، ١٤١٦، کشف اللثام عن قواعد الأحکام، ج ٢، قم: جامعة مدرّسين حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی.

٢٢. فخرالدین رازی، محمدبن عمر، ١٤٢٠، مفاتیح الغیب، ج ١٠، ج ٣، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

٢٣. فخرالمحققین، محمد، ١٣٨٧، ایضاح الفوائد، ج ٣، قم: بی نا.

٢٤. فراهیدی، خلیل بن احمد، ١٤١٠، کتاب العین، ج ٣، ج ٢، قم: انتشارات هجرت.

٢٥. قمی سبزواری، علی بن محمد، ١٣٧٩، جامع الخلاف و الوفاق بین الإمامیة و بین أئمة الحجاز و العراق، قم: انتشارات زمینه سازان ظهور امام عصر علیه السلام.

٢٦. گنابادی، سلطان محمد، ١٤٠٨، تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة، ج ٢، بیروت: مؤسسة الأعلمی.

٢٧. محقق حلّی، جعفر، ١٤٠٩، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ٢، تهران: انتشارات استقلال.

٢٨. __، ١٤١٠، المختصر النافع فی فقه الإمامیة، ج ٣، تهران: دراسات الإسلامیة.

۲۹. مصطفوی، حسن، ۱۳۶۰، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۳۰. موسوی سبزواری، سیدعبدالاعلی، ۱۴۰۹، مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۸، چ ۲، بیروت: مؤسسة اهل البيت عليه السلام.

